

نشست ادبی &171#؛ لبخند جاودانی &187#؛ برگزار شد



شناسه خبر: ۱۳۷۵۲۷ پنجشنبه ۱۰ اسفند ۱۴۰۲ - ۱۰:۳۸

شامگاه دیروز نشست ادبی "لبخند جاودانی" در گروه بین المللی هندیان برگزار شد.

به گزارش خبرنگار فرهنگی موج خبر، شامگاه چهارشنبه ۹ اسفند، همزمان با شب شهادت شهید امیر حاج امینی نشست ادبی «لبخند جاودانی» با حضور جمعی از اهالی ادب و اندیشه کشورهای ایران، هندوستان، افغانستان، تاجیکستان، پاکستان و ازبکستان با مدیریت علیرضا قزو و اجرای سید مسعود علوی تبار در گروه بین المللی هندیان برگزار شد.

در ابتدای این مراسم سید سلمان صفوی رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن در سخنانی با اشاره به ابیاتی در باب «فناي عاشق در غلبات عشق» از مولانا، به بررسی جایگاه شهید در ادبیات عرفانی پرداخت و اظهار داشت:

در ادبیات عرفانی «شهیدان»، «عاشقان» و «عقل» مترادف‌اند. شهیدان به مدد تهذیب نفس، تجرد وجودی و «معرفت» که مقدمه عاشقی است و «بال‌های عاشقی»؛ برتر و فراتر از مرغان هوایی در ساحت حضرت دوست پرواز می‌کنند که «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ».

شهیدان «شاهان» عالم غیب‌اند که به یاری عشق، باب‌های عوالم پنهان را گشوده‌اند و از جمله رموز توفیق آنها در این پرواز عاشقانه؛ رهایی از «انواع خویش» است. شهیدان علوی-حسینی در عشق فانی گشته‌اند.

رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن در بخش‌های دیگری از سخنان خود شهادی دفاع مقدس و شهادی جبهه مقاومت را مصداق‌های بارزی برای مکتب عشق و عرفان و شهادت در عصر حاضر عنوان کرد و افزود: شهید امیر حاج امینی، در جوانی با چهره گلگون به دیار عاشقان شتافت و هم‌نشین سپاه عشق شد که رهبرانش علی(ع) و حسین(ع) هستند و سردارش «ابوالفضل العباس»(ع). او راه علی اکبر(ع) را شجاعانه ادامه داد.

در همین حال سیده بلقیس فاطمه حسینی شاعر پارسی زبان و استاد دانشگاه از دهلی نو گفت: عکس شهید امیر حاج امینی را که دیدم از جبهه به خانه رسیدم. آرامش و طمأنینه‌ای که بر چهره‌ی پر خون این مجاهد مشاهده کردم آیه‌ی نورانی «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» را در ذهنم جلوه داد. البته چون خودم مادر هستم، درد مادرش مرا محزون کرد. خداوند متعال درجات شهید را متعالی بفرماید و اهل خانه و متعلقینش را صبر دهد.

از سوی دیگر سید مسعود علوی تبار شاعر؛ در بخشی از صحبت‌های خود عنوان کرد: تصویر مظلوم، زیبا و عرفانی چهره‌ی نورانی و سراسر آرامش شهید امیر حاج امینی که توسط احسان رجبی در لحظه‌ی عروج ملکوتی شهید در دهم اسفند ماه 1365 ثبت شد گواهی بر این مطلب است که نه تنها خود شهدا زنده‌اند و صد البته زنده‌ی جاوید، بلکه هرگونه نام و نشان و یاد از آنان منشأ اثر و خیر و برکت و پویایی در سطح فرد و جامعه می‌باشد. در این نشستی که امشب و در شب شهادت شهید برپا شد شاهد طوفانی از جنس احساسات، عواطف و اندیشه‌های متعالی شاعران و دیگر هنرمندان کشورهای مختلف حوزه‌ی ایران فرهنگی بودیم. به توفیق الهی و با نگاه و عنایت شهید این شاء الله به زودی آثار ارائه شده در این محفل در قالب کتابی چاپ و در دسترس عموم عزیزان قرار خواهد گرفت.

همچنین این محفل ادبی با بداهه نویسی اساتید خوشنویسی نظیر مسعود ربانی و محسن شعبانی از ایران و و محمد آرمان حبیب از کشور هندوستان همراه بود.

برخی از اشعار ارائه شده در این نشست را با هم مرور می‌کنیم

علیرضا قزوین

الهی خیر از عقبی ببینی

شهیدم ای امیر حاج امینی

لبت خونی، لباس غرقه در خون

ندیدم خنده با این دلنشینی

امیر عاملی

به چشم بسته به دیدار دیدنی شده ای

گلی که از نظر یار چیدنی شده ای

خداست مشتری خون رفته ی شهدا

امیر حاج امینی خریدنی شده ای

غلامرضا کافی

خوشا آن گل که همچون حاج امینی

نسیمی عاشقانه پرپرش کرد

شهادت گرچه مرگی بود شیرین

لب خونین تو، شیرین ترش کرد!

سید عبدالله حسینی

بردل مرا شرار تو تا چند میزنی

مابین عشق و حادثه پیوند میزنی

با من بگو چه کس سر بالینت آمده است

کاین گونه می شکوفی و لبخند میزنی

جعفر محمد ترمذی (ازبکستان)

ز خونت لاله می روید بهاران

پس از فریاد و شیون های باران

چنانکه رسته از خون سیاوش

سیاوشان کنار جویباران

رضا اسماعیلی

اگر فارغ ز وسواس زمینی

اگر خواهان عطری دلنشینی

گذر کن از گلستان شهیدان

نظر کن بر رُخ ماه «امینی»

عبدالرحیم سعیدی راد

چنان ماهی زمینی یاد بادا

شکوهی مه جبینی یاد بادا

شهیدی با گل لبخند بر لب

امیر حاج امینی یاد بادا

بلرام شکلا(هندوستان)

شهیدان با خدا دیدار کردند

تمام خویش را ایثار کردند

«امیر» مُلکِ مهرِ ماه و شمس اند

چو جا بر گنبد دوّار کردند

ایرج قنبری

ای ماه چه لبخند قشنگی داری

چه چفیه و سربند قشنگی داری

خونین پر و سینه سرخ اما سرمست

با دوست چه پیوند قشنگی داری

رضا عبداللهی

شکسته های دل رابند می زد

شقایق رابه خون پیوندمی زد

به گریه دست تربت می سپردند

چه زیبا بر همه لبخندمی زد

سیده بلقیس فاطمه حسینی (هندوستان)

زبان عاشقی می داند این مرد

سرود عاشقی می خواند این مرد

نشسته بر براق آرزوها

به سمت زندگی می راند این مرد

صادق رحمانی

تو مثل ابر باران زاده بودی

که شعر تازهی ما را سرودی

اگر خون شما جاری نباشد

به سالی گردد ایران خشک رودی

فاطمه عارف نژاد

پیروز فصل آخر خون و خطر شدی

آرام چشم بستنی و آرام تر شدی

خط زیر آتش و نفست زیر ذره بین...

خورشید خیره شد به تو و شعله ور شدی

مقصد تو را به خویش فراخواند، صبح زود

همپای جاده پا به رکاب سفر شدی

تا آسمان برای تو آغوش باز کرد

پروانکرده با همه تن بال و پر شدی

هر کس که ماند بی خبر از راز عشق بود

رفتی و برنگشته سراپا خبر شدی

در روضه های علقمه آب از سرت گذشت

در بین خیمه های غمش دربه در شدی

بر شانه وصال که آرام شد سرت

آرام چشم بستنی و آرام تر شدی

کاظم جیروودی

به گلگون رخ تابناکت قسم

به گل های رسته زخاکت قسم

بپویم راه تورا ای شهید

به آن جسم گلگون و پاکت قسم

سید مسعود علوی تبار

در لحظه مرگ شادمانی دارد

مستی شراب آن جهانی دارد

در گوشه ی لبهای به خون خفته ی او

لبخند، حضور جاودانی دارد

مهدی باقرخان (هندوستان)

شهادت سرنوشت حاج امینی ست

کجا این عرشی از جنس زمینی ست

وجود او همه عین الیقین بود

سجود او همه حق الیقینی ست

پروانه نجاتی

سخت است ز دیگران چنین دل بردن

لبخند زدن زمان ضربت خوردن

هست آرزوی هزار ها همچون من

مانند شهید حاج امینی مردن

وحید ضیائی

بسته ست به خون لبی که یا هو یا هو

پیوسته ی یا ربی که ... یا هو یا هو

لبخند تو از خود خدا نقاشی ست

از دامن زینبی ... که یا هو یا هو

سارا جلوداریان

از خرمن عشق، خوشه چینی زیباست

حقا که وصال اینچنینی زیباست

هنگام به خون خفتن و اشهد گفتن

لبخند امیر حاج امینی زیباست

هرمز فرهادی بابادی

هرچند (امیر) عشق بی تردیدم

از مذهب عاشقانه ات فهمیدم

یک روز شهیدت ای وطن خواهم شد

بر بال فرشته می دهی تعمیدم

شاه منصور شاه میرزا (تاجیکستان)

به روی آینه ها پرده ی غبار افتاد

دوباره دل به غم عشق تو دچار افتاد

تو غرق خنده گذشتی از این دیار ولی

چه درد ها که به این قلب داغدار افتاد

کمیل کاشانی

سرمستی از جام یقین یعنی عشق

خون بسته شکوفه بر جبین یعنی عشق

از بس به وصال یار مشتاق شدی

لبخند زدی به مرگ ، این یعنی عشق

شعبان کرمدخت

با همین جان و جامه‌ی خونین

می‌روی تا کرانه‌ی دیدار

تا شود منتشر روایت تو

زلف خود را به دست باد سپار

سمت پیشانی تو می‌تابد

همه شب ماه مهربان انگار

در دلت جلوه‌ای ست شورانگیز

بر لبته ریخته هزار اسرار

گرچه چشمان بسته‌ای دارد

حاج امینی‌ست همچنان بیدار

حمیده پارسافر

تماشا می‌کنم عکس تو را بر سینه‌ی دیوار

جهانی می‌شود بر شانه‌های خسته ام آوار!

غزل با گریه جاری می‌شود بر گونه‌ی دفتر

چه دردی می کشد وقت نوشتن، جوهرِ خودکار!

تو با لبخند سرخت، ریختی بر هم جهانی را

زمین در جست و جوی خنده ات آواره است انگار

خیالت مثل باران، در دو چشم آشیان دارد

خیالت مثل دریایی زلال از آسمان سرشار

رها مانده است در دلتنگی شب های حیرانی

دل، این آینه ی لبریز از تاریکی و زنگار

امیر حاج امینی! آفتاب بی غروب عشق!

شهید نور و لبخند! ای دو چشم تا ابد بیدار

نگاهی کن دل تاریک ما را نور باران کن!

ببر از چشم هامان با دعايت، اشک را این بار

علی اصغر الحیدری (هندوستان)

شهادت ارث اهل عشق و درد است

بریده سر، همیشه سربلند است

نمی ترسند اهل عشق از مرگ

شهادت، بهترین معراج مرد است

فاطمه نانی زاد

شهید پرپر، حاجی امینی

میون عرشی و بالانشینی

نگاهت آشنا با آسمونه

غریبه با اهالی زمینی

ایمان طرفه

نشد خورشیدچینی را بفهمم

کمال عشقِ دینی را بفهمم

«خدایا عاشقم کد» عاشقم تا

«امیر حاج امینی» را بفهمم

مسعود ربانی

سر و رو لاله گون لبخند میزد

میان خاک و خون لبخند میزد

امیر حاج امینی غرقه در خون

به این دارالجنون لبخند میزد

سید حکیم بینش

نمی گویم چنانی یا چینی

ولی گل می-شوی با گلنشینی

به یک دیدن تو عادت میکنی عشق!

به لبخند امیرِ حاج امینی

سید مهدی بنی هاشمی لنگرودی

اگر پر خون تنش روی زمین است

بدان معراج هر عاشق همین است

شهادت میدهد لبخندش این را

سرش بر روی پای شاه دین است

شوجان پرویز (بنگلادش)

خون ریخته ای برای خاک کشور

نامت به دل و خیال رویت در سر

سوگند به لبخند و به آرامش تو

خون تو نمی رود شهیدا به هدر

فرزانه قربانی

چه غم نهفته ای درون عکست دیده؟

که برای غربت، نگاه من باریده

تو چه کردی که دل خسته ی من جذب شد

تو چه کردی که چنین دست و دلم لرزیده

به تماشای لب خونی تو مشغولم

تو که لبخند شهادت به لب ت روییده

بوی سیب از دل لبخند شما می آید

چه کسی آن لب خونین تو را بوسیده

چقدر حرف به دل داری و ساکت هستی

چقدر شعر به لب داری و کس نشنیده

گرچه بسته است نگاه تو ولی خورشیدی ست

که به روی شب تنهایی من تابیده

یوشدا کامل

لبم خونین ولی لبخند دارم

همیشه با خدا پیوند دارم

خداوندا خدایا عاشقم کن

ز مهرت بر سرم سربند دارم

حسین عبدی

عجب خواب خوشی، خواب شهادت

دو بیت سرخ در باب شهادت

امیر حاج امینی را ببینید

چه تمثالی ست در قاب شهادت

فائزه زرافشان

کو جنگ؟ بگو وقت وصال یار است

کو زخم؟ بگو که سرخوشی بسیار است

آرام، چنان به شطّ خون خوابیدی

انگار سرت به شانه‌ی دلدار است

میثم یوسفی سُرخنی

به این آمد شدِ آونگی ام هر بار می خندی

به این اوضاعِ هر روز، به این تکرار می خندی

به این دلبستگی هایم، به این واگویه ها با خود:

«که آری می رسی میثم»، به این افکار می خندی

به این: من می رسم هایم، به این: یک روز آخر من...

به این شوق رسیدن های خنده دار می خندی

تو می دانی که پایانی ندارد این کم دنیا

زیاده خواهی ام را، هان تاسف بار می خندی

تو می دانی که پایانی ندارد این دویدن ها

و من می مانم و یک عمر حسرت وار، می خندی

بیا، آری مرا هم مثل خود کن، مثل این لحظه

درست اینگونه که از جان و دل سرشار می خندی

جوابم را به لبخندی بده، من هم شهادت را...؟

امیر حاج امینی آه باز انگار می خندی

ابراهیم میر

از تُنگ حصار تن گذر خواهم کرد

در راه رسیدنش خطر خواهم کرد

با بوسه ی پیغمبر اعجاز لبش

از مرگ به زندگی سفر خواهم کرد

سیده کبری حسینی بلخی (افغانستان)

روایت کن امیر، حاجی امینی

بگو آن سوی این عالم، چه بینی

چقدر این عکس راز و رمز دارد

چقدر ای عکس زیبا، نازنینی

سمانه خلف زاده

دریاست دلت، زلال مثل دریاست

چشمان تو روشناست، صبح فرداست

در لحظه ی آخر رسیدن به بهشت

لبخند بزن که خنده ی گل زیباست

محمد فاطمی منش

چون رنگ ستاره شوق تابیدن داشت

از باغ فلک، هوای گل چیدن داشت

وقتی که گلوله ای دلش را ترکاند

لبخند نشسته بر لبش دیدن داشت

زهرای میریان گرمی

غرقه درخون بر زمین افتادهای

درس از دنیا بریدن دادهای

تو امیری و شهیدی سربلند

حاج امینی! این چنین آزادهای

فاطمه ناظری

امیر حاج امینی بی قراری!

تو در راه خدا جان می سپاری

شهید من! کجا بودی؟ چه دیدی؟

که بر روی لب لبخند داری

سارا عبداللہی فر

به لب داری چه لبخند حزینی

امیر دل تویی ای حاج امینی

هزاران حرف باشد در نگاهت

چه زیبا با خدایت همنشینی

عبدالرحمن حواشی

به چشم بسته دنیا را تو دیدی

همان زیبای زیبا را تو دیدی

همه درگیر امروزیم ، اما

تمام روز فردا را تو دیدی

ام البنین بهرامی

لبی خندان و چشمی خونفشان داشت

تو گویی ذکر زهرا بر زبان داشت

میان کربلای 5 دیدیم

که از عباس حیدر او نشان داشت

محمد علی یوسفی

به شدت عاشق است از دور پیداست

شهیدی لایق است از دور پیداست

در این رؤیای پاک شاعرانه

طلوعی صادق است از دور پیداست

رسول شریفی

زیباست میان خاک و خون لبخندت

با هر چه گل و پرنده ها پیوندت

ای از من و ما رها " امینی " عزیز!

خون تو در این وصال شد سربندت

احمد رفیعی وردنجانی

آخر محقق شد همان چیزی که می خواست

آن حاجتی که از خدا می کرد در خواست

بسته ست چشم از دیدن دنیای خاکی

باشوق، وجهُ الله را محو تماشااست

پرپر شده آنگونه که می خواست، یک عمر

می گفته: پھر سختی به راه دوست زیباست

کارِ بهارِ نابِ لبخندِ حسین (ع) است

روی لبش گلزار لبخندی که پیدا است

در راهِ یاریِ ولایت، جان سپردن

این سرنوشت خوب فرزندان زهرا (س) است

سید علی عطایی (افغانستان)

شبیه لاله‌ای شد، چیدنی شد

چه زیبا جلوه کرد و دیدنی شد

چه گفتمی با شهادت که لبانت

شکفت و سرخ شد، بوسیدنی شد؟

زیبا جواهریان همدانی

به باغ سرخ خون غلطیده پیکر

شدم چون لاله‌ای در باد پر پر

«خدایا عاشقم کن» تا گردم

به دریای جنون در خون شناور

مهسا ایمانی

از نور بپرسیم؟ نگاه تو جواب است

لبخند تو اوج هنری در دل قاب است

شاعر شده ایم از عشق تو یاد کنیم

ابیات که در وصف تو گفتیم ثواب است

لیلی حضرتی

عطر نفست میان خون پیچیده

در دامنی از عشق و جنون پیچیده

فریاد نگاه بسته ات وقت طلوع

از خانه عجیب تا برون پیچیده

عماد الدین ربانی

تو تنها عاشقی را می پسندی

به بند زلف لیلی پایبندی

تو آزادی و ما در بند نفسیم

تو باید هم به حال ما بخندی

سیده فاطمه صغری زیدی(هندوستان)

به دیدار علی هر کس رسیده

دلش از عقدها دیگر بریده

شهیدم رنج بی پایان ندارد

به بالینش علی شاید رسیده

شهلا کلبعلی

صبحی که باران بر شقایق باده می ریخت

خون از تن پاک گلی آزاده می ریخت

از جمع باران و نگاه آفتاب

رنگین کمانی بر سر سجاده می ریخت

کبری قالینی نژاد

مثل فرشته پر کشیدی تا خدایت

جام شهادت نوش جان با صفایت

بر نفس خود الحق امیری حاج امینی

تو اسوه و اسطوره این سرزمینی

لبهای تو رنگین شد از رنگ شهادت

چشمان تو لبریز شد از این حکایت

سربند سرخ یا حسینت غرق در خون

یعنی که محبوبیت خدا هست و تو مجنون

گیسوی تو با خون خضاب و عنبر افشان

رخسار پر مهر تو همچون لاله زاران

والا شهیدی ای امیرحاج امینی

با اولیاء الله جنت همنشینی

زهره یوسفی

چه زیبا بود گفتار و نگاهت

خدا باشد امید و سر پناحت

خودت گفتی خدایا عاشقم کن

برو عشق الهی تکیه گاهت

راضیه جبه داری

تصویرت شد نماد تصویر شهید

یک قاب پر از پاکی خاکی امید

من در عجبم از این شباهت به حسین

لبهای به خون نشسته و روی سپید؟

حسین دورقیان

لبخند تو غرق خون تماشایی بود

این مرحله از جنون تماشایی بود

این ساز امیر حاج امینی بی شک

چون ساز (مقربون) تماشایی بود

زهر آراسته نیا

ای شعر زیبا واژه هایت «یا حسین» است

آرامشت گویای عهدت با حسین است

راحت نمایان گشت بر پیشانی ات با

خونی که خطی سرخ از تو تا حسین است

صبا فیروزی

در لحظه ی مرگ چون شقایق شده بود

دل محو و اسیر آن دقایق شده بود

سربند و سر و سینه ی او غرقه ی خون

لبخند به لب داشت و عاشق شده بود

خدیجه دیلمی

اگر از آسمان هم سنگ بارَد

شهید آرامشی در چهره دارَد

دلش آرام آرام است هر کس

شبیه حاج امینی جان سپارَد

امیر حسین داود آبادی

ای خنده ی صبح نقشی از خنده ی تو

خورشید گرفت نقش تابنده ی تو

من را کمکی رسان نباشم هرگز

«شرمنده ی آن که نیست شرمنده ی تو»

مسلم اسدالله

چون ماه که خویش را به دریا دیده

بر لاله گلاب نسترن پاشیده

با مرگ میانه ای ندارد هر چند

آرام میام خاک و خون خوابیده

انتهای پیام/

انتهای پیام/